دنیای مجله

نفیسه نجفی قدسی

سلام به بچّه‌های مجلّه‌خوان!
یحیی و گلی همراه با مجلّه‌ی قبلی رفته بودند سفر.
تازه از سفر برگشته‌اند. یحیی و گلی، سفر خوش گذشت؟

سلام خانم سردبیر!
اگر بدانی چه خبر بود! ما به کلّی خانه رفتیم. یک بار یک بچّه‌ی پایه‌دوّمی ما را مثل کاردستیِ داخل مجلّه‌ی شماره یک درست کرد. بعد با خواهر کوچکش ما را بردند پیش عروسک‌هایشان و برایمان «سوپ سنگ و برگ» درست کردند. جایتان خالی، به زور به همه‌مان سوپ خوراندند.

حالا به من گوش کنید! یک بار سه تا بچّه‌ی کوچک و بزرگ، کلّی جعبه‌ی دستمال کاغذی جمع کرده بودند و چند پایگاه دشمن ساخته بودند. داشتند با موشک‌های کاغذی به پایگاه‌ها حمله می‌کردند که یکهو...
که یکهو یکی از موشک‌ها مسیرش را عوض کرد و «شالاپ» مستقیم رفت توی لیوان چای داغ مامانشان!
اگر بدانی چه صحنه‌ای بود! حتّی مامان هم نتوانست جلوی خنده‌اش را بگیرد.

«چه خاطره‌های بامزه‌ای! بچّه‌ها، شما هم اگر کاردستی یحیی و گلی را ساختید، برایمان از خاطره‌های خوبتان بنویسید.»

بدو برویم ببینیم
توی مجلّه چه خبره!